



۹۹ خرداد

یک سرافرازی، یک سرور در اینجا می‌بینم: احساس می‌کنم که می‌خواهم به‌رقص بیایم، اما این کار را انجام نمی‌دهم؛ به‌جای آن بر چیزی تمرکز می‌کنم که از ما خواسته شده‌است انجام دهیم. من باید در موردِ تفکرِ انتقادی صحبت کنم و چگونگیِ نابودکردنِ هایدرای^۱ (Hydra) سرمایه‌داری را توضیح دهیم. این چیزی است که دربارهٔ آن وجود دارد: ما از هایدرا صحبت می‌کنیم نه برای ترساندنِ خودمان، بلکه برای تفکر دربارهٔ چگونگی شکستِ آن. اسطورهٔ هایدرا پایانِ شادمانه‌ای داشت و ما نیز باید به‌یک سرانجامِ سروربرانگیز برسیم.

تفکرِ انتقادی‌ای که من در می‌یابم نه‌تفکری فاجعه‌آمیز؛ بلکه تفکری است که امید را در جهانی جستجو می‌کند که به‌نظر می‌رسد دیگر در آن جهان امید وجود ندارد. تفکرِ انتقادی تفکری است که بن‌بست‌ها را می‌گشاید، ثبات‌ها را به‌لرزه در می‌آورد. تفکرِ انتقادی تلاشی است برای فهمیدنِ طوفان؛ و مضاف برآن: فهمیدنِ اینکه در مرکزِ طوفان چیزهایی هستند که مسیرها را به‌سویِ جهان‌های دیگری می‌گشایند.

طوفان در حالِ فرارسیدن است؛ و یا در عوض هم‌اکنون در اینجا است. طوفان هم‌اکنون در اینجا است و بسیار احتمال دارد که بدتر هم شود. ما برای این

^۱ [Hydra] هایدرا در اساطیر یونان، هیولایی مار شکل و ساکن دریا و دارای سرهای بسیار است و تمام راپوان سر این یک نکته توافقی داشتند همین که یکی از سرهای این هیولا از تنش جدا می‌شد، دو سرِ دیگر جایش در می‌آمد. اما سرانجام با زحمت بسیاری «هراکلس» جای هیولا را پیدا کرد و با استفاده از تیرهای آتشین او را از آشیانه‌اش بیرون کشید و با همکاری «پولوس» توانست سرهای هایدرا را یکی‌یکی بریده و جاهای بریده‌شده را با آتش بسوزاند تا سرهای جدیدی به‌وجود نیاید و در نهایت این هیولا را شکست دادند.

طوفان که همین‌حالا در اینجا است یک نام داریم: آیوتزیناپا^۱: آیوتزیناپا به‌مثابه یک وحشت، به‌مثابه نشانه‌ای از آن-همه وحشتِ دیگر. آیوتزیناپا به‌مثابه‌ی بیانِ متمرکز شده‌ای از جنگِ جهانیِ چهارم.

طوفان از کدامین سو می‌وزد؟ نه از جانبِ سیاست‌مداران؛ آن‌ها چیزی بیشتر از یک ابزار برای طوفان نیستند. نه از سویِ امپریالیسم: این طوفان محصولِ دولت‌ها، حتی قدرت-مندترین آن‌ها نیست. طوفان از شکلی که در آن جامعه سازمان یافته‌است نشئت می‌گیرد. این بیانی‌است از ناامیدی، از شکنندگی، ضعفِ شکلی از سازمانِ اجتماعی که تاریخ‌انقضای خود را از سر گذرانده است. این بیانی‌است از بحرانِ سرمایه.

سرمایه فی‌نفسه یک تهاجمِ همیشگی است. سرمایه هجمه‌ای است که هر روز و هر دقیقه به ما می‌گوید: «شما باید فعالیت‌تان را به نحوی مشخص شکل دهید. تنها فعالیتی که در این جامعه معتبر است، فعالیتی است که به سرمایه سود برساند.»

هجمه‌ای که سرمایه است، یک پویش دارد. سرمایه برای زنده ماندن باید فعالیت ما را به-شدت به‌انقیادِ منطقِ سود دربیآورد: «امروز شما باید سخت‌تر از دیروز کار کنید، امروز شما باید بیشتر از دیروز سرتان را فرود بیاورید.»

^۱ [Ayotzinapa] آیوتزیناپا منطقه‌ای است واقع در ایگوالا [از شهرهای کشور مکزیک] یادآورِ فاجعه‌ای است که طی آن در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۴، ۴۳ دانشجویِ پسر توسط پلیس ربه‌ده‌شده و برای همیشه ناپدیدشدند.

در نتیجه ما هم اکنون می‌توانیم ضعف سرمایه را نظاره کنیم. سرمایه به ما وابسته است؛ به تمایل ما، یا توانایی قبولاندن آنچه که بر ما تحمیل می‌کند. اگر بگوییم «متاسفم، اما امروز تمایل دارم به باغم بروم» یا «امروز می‌خواهم با بچه‌هایم بازی کنم» یا «امروز می‌خواهم وقتم را صرف چیزی کنم که برایم معنادار است» یا به سادگی «نه، ما تعظیم نخواهیم کرد» در آن هنگام سرمایه نمی‌تواند سود مورد نیاز خود را استخراج کند. نرخ سود کاهش می‌یابد و سرمایه به بحران می‌رسد. به بیانی دیگر ما بحران سرمایه هستیم: عدم تابعیت ما، کرامت ما، انسانیت ما. ما به مثابه بحران سرمایه، به مثابه سوژه‌های با کرامت و نه به عنوان قربانیان، امیدوار هستیم که این به واسطه تفکر انتقادی دنبال شود. ما بحران سرمایه هستیم و سربلند هستیم، ما افتخار می‌کنیم بحران نظامی هستیم که دارد ما را نابود می‌کند.

سرمایه در این وضعیت ناامید می‌شود. سرمایه به هر شیوه‌ی ممکن از تحمیل کردن انقیادی که به آن نیاز دارد به جستجو می‌پردازد: اقتدارگرایی، خشونت، اصلاح کار و رفرم‌های آموزشی. سرمایه همچنین یک بازی، یک دروغ را عرضه می‌کند: اگر ما نمی‌توانیم سود مورد نیازمان را استخراج کنیم، پس باید وانمود کنیم که این سود وجود دارد. ما باید یک نمایندگی پولی (monetary representation) برای ارزشی که هنوز تولید نشده است ایجاد کنیم. ما قصد داریم بدهی‌ها را به منظور زنده ماندن گسترش دهیم و همچنین از آن‌ها برای تحمیل نظم که ضروری است استفاده کنیم. این گسترش بدهی همزمان نیز گسترش سرمایه مالی-است، بیانی است از ضعف خشونت‌آمیز سرمایه به مثابه یک رابطه‌ی اجتماعی.

اما این دروغ بی‌ثباتی سرمایه را افزایش می‌دهد و سرمایه در هر صورت در تحمیلِ نظمِ ضروری موفق نمی‌شود. خطرهای ناشی از گسترش این دروغ برای سرمایه با سقوط مالی ۲۰۰۸ روشن می‌شود. آزمون واضح‌تر از همیشه می‌شود که تنها راه خروج برای سرمایه اقتدارگرا شدن بیشتر است: تمامی مذاکرات بر سر بدهی یونان به ما می‌گویند که امکان یک سرمایه‌داری ملایم وجود ندارد. برای سرمایه تنها راه پیش‌رو مسیر خشونت است، مسیر ریاضت.

طوفانی که در اینجا است، طوفانی است که در حال وزیدن است. ما بحران سرمایه هستیم. ما کسانی هستیم که می‌گوییم نه، ما کسانی هستیم که می‌گوییم سرمایه‌داری بس است دیگر! ما می‌گوییم زمان متوقف ساختن سرمایه فراسیده است؛ زمان ایجاد شیوه‌های دیگری از زندگی.

سرمایه به ما وابسته است، برای اینکه اگر ما - به گونه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم - سود ایجاد نکنیم بنابراین سرمایه نمی‌تواند وجود داشته باشد. ما سرمایه را ایجاد می‌کنیم و اگر سرمایه در بحران باشد به این دلیل است که ما نمی‌توانیم سود لازم برای وجود سرمایه را ایجاد کنیم: به همین خاطر آن‌ها با چنین خشونتی در حال یورش به ما هستند.

در این وضعیت واقعاً دو گزینه برای مبارزه وجود دارد: ما می‌توانیم بگوییم «بله، درست است؛ ما باید به تولید سرمایه ادامه دهیم، ما باید به گستراندن انباشت سرمایه تداوم ببخشیم، اما ما به شرایط زندگی بهتری هم برای همه‌کس نیاز داریم.» این انتخاب احزاب و دولت‌های چپ است: سیریزا، پادموس، دولت‌های ونزوئلا و بولیوی. اگرچه آن‌ها می‌توانند شرایط زندگی را

در برخی از جنبه‌ها بهبود بخشند؛ اما مشکل این است که ناامیدی بیشتر از سرمایه بدین معنی است که امکان وجود یک سرمایه‌داری ملایم بسیار کم است.

گزینه‌ی دیگر این است که بگوییم «خداحافظ، سرمایه؛ زمان برای تو سپری شده است. ما قصد داریم شیوه‌های دیگری از زندگی کردن را ایجاد کنیم. شیوه‌های دیگری برای ارتباط با یکدیگر مابین انسان‌ها؛ انسان‌ها و دیگر اشکال زندگی ایجاد کنیم؛ شیوه‌هایی از زندگی که نه به واسطه‌ی پول و دنباله‌روی از سود، بلکه با تصمیمات جمعی خودمان تحقق می‌یابند.»

اینجا در این سمینار ما در کانون این انتخاب دوم هستیم. این نقطه‌ی تلاقی مابین زاپاتیست‌ها و گُردها و هزاران جنبش دیگر است که سرمایه‌داری را بر نمی‌تابند و در حال تلاش برای برپا کردن چیزهای متفاوتی هستند. همه ما می‌گوییم «درست است؛ سرمایه، زمان تو سپری شده است، هم اکنون عزیمت کن، ما در حال ساختن چیزهای دیگری هستیم.» ما این را به شیوه‌های گوناگونی بیان می‌کنیم: ما در حال ایجاد ترک‌هایی در دیوار سرمایه هستیم و در حال تلاش برای گستراندن تلاقی این ترک‌ها. ما در حال ساختن یک کمون هستیم. ما در حال همگانی کردن (communizing) هستیم. ما جنبش فعالیت (doing) علیه کار (labour) هستیم، ما جنبش ارزش مصرف (use value) علیه ارزش هستیم. ما جنبش کرامت علیه یک جهان استوار بر حقارت هستیم. چگونگی بیان آن چندان مهم نیست، مهم این است که -اینجا و هم‌اکنون- ما در حال خلق کردن جهانی از میان آن - همه جهان هستیم.

اما آیا ما به اندازه‌ی کافی توان داریم؟ آیا ما توان لازم برای گفتن این را داریم که به سرمایه-گذاری سرمایه‌داران علاقه‌ای نداریم؟ که به استخدام سرمایه‌دارانه علاقه‌ای نداریم؟ آیا ما توان نپذیرفتن کامل وابستگی کنونی مان برای زنده ماندن به سرمایه‌داری را داریم؟ آیا ما توان گفتن یک خداحافظی نهایی به سرمایه را داریم؟

شاید ما هنوز توان کافی نداریم. بسیاری از ما که اینجا هستیم دستمزدها و کمک‌های مالی مان محصول انباشت سرمایه هستند؛ و اگر این کار را نکنیم، سپس باید هفته بعد به جستجوی یک شغل سرمایه‌دارانه بگردیم. امتناع ما از سرمایه یک امتناع شیذوفرنیک (schizophrenic rejection) است: ما خواهان یک خداحافظی سریع با سرمایه هستیم و قادر به چنین کاری نیستیم؛ و یا پیدا کردن آن کار دشواری است. در این مبارزه هیچ خلوصی وجود ندارد. مبارزه برای توقف سرمایه همچنین مبارزه‌ای علیه وابستگی ما به- سرمایه است. این مبارزه‌ای است برای رهایی ظرفیت‌های خلاق ما، رهایی نیروی ما برای تولید، رهایی نیروهای مولد ما.

این همان چیزی است که ما در آن هستیم، و به همین خاطر به اینجا آمده‌ایم. این مسئله‌ای پیرامون سازماندهی خودمان است، البته؛ نه ایجاد یک سازمان با سرمایه؛ بلکه سازماندهی خودمان به شیوه‌های گوناگونی برای زندگی در جهانی که هم‌اکنون می‌خواهیم خلق کنیم.

صبح؛ فرماندهان از ما راجع به مفاهیم محرک برانگیز پرسیدند؛ من گمان می‌کنم که سخنانم در سه برانگیختگی تئوریک (theoretical provocations) قابل خلاصه باشند:

۱. تفکر انتقادی تفکری نیست که از فاجعه صحبت کند، بلکه تفکری است که در بطنِ فاجعه به دنبال امید می‌گردد.

۲. ما بحران سرمایه هستیم و به این سرافراز هستیم. هر تفکری در مورد طوفان از اینجا آغاز می‌شود.

۳. یگانه راه شکست دادن هایدرا؛ توقف ایجاد سرمایه و وقت گذاشتن خودمان برای خلق جهان-های دیگری - نه بر بنیاد پول و سود- بلکه بر بنیاد کرامت (dignity) و خودتحقق بخشی (self-determination) است.

این آسان به نظر می‌رسد؛ ما می‌دانیم که ساده نیست. ما چگونه به پیش می‌رویم؟ بنابراین ما چگونه گام بر می‌داریم؟ ما در عین طرح پرسش گام بر می‌داریم؛ آن زمان که می‌پرسیم، به-آغوش می‌کشیم و سازماندهی می‌کنیم.

توضیحات مترجم:

جان هالووی یکی از پروفیسورهای جامعه‌شناسی در انستیتوی علوم اجتماعی و علوم انسانی در دانشگاه‌های پوئبلا، مکزیک؛ و همچنین استاد افتخاری در دانشگاه رودس در آفریقای جنوبی است که در زمینهٔ تئوری مارکسیستی، جنبش زاپاتیست‌ها و صورت‌های نوین ضد سرمایه‌داری کارهای زیادی منتشر کرده‌است. تازه‌ترین کتاب هالووی، «تَرَک سرمایه‌داری» [Pluto, 2010] است. آثار او به‌گونه‌ای نزدیک در ارتباط با جنبش «زاپاتیست‌ها» در مکزیکو است؛ جایی که از سال ۱۹۹۳ او در آنجا سکونت دارد. هالووی همچنین در میان متفکرانی جای گرفته‌است که در ارتباط با جنبش «پیکوترو» در آرژانتین، جنبش‌های آفریقای جنوبی و جنبش «ضد جهانی‌سازی» در اروپا و آمریکای شمالی قرار دارند. شاید او با کتابش «تغییر جهان بدون تسخیر قدرت» [Pluto, 2002] که بحث‌های زیادی را به‌دنبال داشته‌است؛ بهتر شناخته می‌شود.

این متن ترجمه است از :

<https://roarmag.org/essays/john-holloway-capitalist-hydra/>